

فصلنامه علمی- تخصصی

مطالعات تفسیری آلاء الرحمن

گروه علمی- تربیتی تفسیر و علوم قرآن جامعه الزهراء (ع)

دوره اول * شماره چهارم * تابستان ۱۴۰۲



بررسی مصداقی انفکاک حق و باطل از منظر قرآن کریم

زهرا تامر^۱

علیرضا نیاززاده^۲

محمدکاظم خواجه احسنی^۳

چکیده

تعالیم قرآن و احادیث بیانگر آن هستند که کارکرد جوامع و افراد، ترکیبی از حق و باطل و سرشار از رفتارهای نیک و زشت است. مشیت الهی بر آن استوار شده که انسان‌ها با بهره‌مندی از آموزه‌های پیامبران الهی و همچنین با رویارویی با امتحانات گوناگون، مرز میان «حق» و «باطل» را بشناسند؛ از هرگونه نماد باطل و رفتار ناپسند دوری گزینند و در زندگی فردی و اجتماعی خود، مدافع حق و مروج صفات نیک باشند. سوال این تحقیق این است که مصداقی انفکاک حق و باطل از منظر قرآن کریم، چیست؟ این پژوهش با هدف بررسی مصداقی انفکاک حق و باطل در قرآن کریم، به روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قرآن کریم از طریق روایت داستان‌هایی مانند داستان حضرت نوح (ع)، ماجرای طالوت و جالوت، جنگ احد و ده‌ها قصه‌ی دیگر، به تبیین مصداقی حق و باطل و پیامدهای هرکدام می‌پردازد. در این داستان‌ها، خداوند متعال، نیکوکاران را به تزکیه نفس و ارتقای اخلاقی و اعتقادی تشویق می‌کند و پاداش نیکوکاری را به آنان وعده می‌دهد. در مقابل، مجازات گناهکاران و انحراف‌شدگان از مسیر حق نیز به تصویر کشیده می‌شود.

واژگان کلیدی

بررسی، مصداق، حق و باطل، انفکاک حق و باطل، جنگ احد، طالوت و جالوت.

Email: Ztam110@chmail.ir	۱- دانش‌پژوه سطح ۴، تفسیر و علوم قرآن، جامعه الزهراء (ع) (نویسنده مسئول)
Orcid: 0000-0001-2345-6789	۲- مدرس تفسیر و علوم قرآن، جامعه الزهراء (ع)
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰	۳- دانشجوی دکتری، کلام امامیه، دانشگاه تهران.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۰	استناددهی: تام، زهرا، نیاززاده، علیرضا، خواجه احسنی، محمدکاظم (۱۴۰۲). بررسی مصداقی انفکاک حق و باطل از منظر قرآن کریم، مطالعات تفسیری آلاء الرحمن، دوره ۱، شماره ۴، صفحات ۷-۲۴.

مقدمه

حق طلبی و گریز از باطل از جمله گرایش‌های فطری انسانی است؛ زیرا چنین خصوصیتی، از ابتدای خلقت در انسان‌ها وجود داشته است و انسان مختار و با اراده در دوراهی انتخاب، در پی آن است که راه حق و درست را انتخاب کند. اما تشخیص راه صحیح از غیر صحیح امر دشواری است و ممکن است، انسان مومنی با دیدن برخی صفات منفی همچون دروغ‌گویی، حسد، بخل و ... نسبت به آن‌ها اعلام انزجار نماید، اما همین صفات در وجود خودش ریشه دوانیده باشد. یا فرد کافری برخی اخلاق حسنه از او مشاهده شود؛ بروز هر دو گروه این رفتارها در افراد مختلف اعم از مومن و کافر ناشی از اختلاطی است که در درون انسان‌ها وجود دارد و او را شخصیتی چند بعدی ساخته است و این ظرفیت را در او فراهم آورده که از اهل ایمان یا اهل کفر گردد. ویژگی اختلاط حق و باطل، منحصر در عالم دنیا است؛ بر اساس آیات قرآن کریم عالم آخرت، عرصه‌ی انفکاک کامل صاحبان صفات حسنه از دارندگان صفات رذیله است و انسان‌ها در دو گروه «خیرالبریه» و «شرالبریه» وارد بهشت و جهنم می‌شوند. با توجه به ابعاد گوناگون انفکاک حق و باطل؛ در آیات متعددی از قرآن کریم به این مساله پرداخته شده است؛ در خلال این نوشتار آیاتی مورد بررسی قرار گرفته که در آن‌ها به انفکاک و خالص‌سازی صاحبان قلوب پاک از بدان، اشاره شده و یا مصادیق آن بیان گردیده است. خداوند در خلال آیات ۱۴۱ و ۱۵۴ آل عمران، آیه‌ی ۳۶ هود و مجموعه آیات سوره‌ی نوح، و نیز آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره‌ی بقره، و آیات ۱۴۱ تا ۱۷۰ آل عمران و نیز آیات دیگر، به بیان مصادیق متنوعی از انفکاک حق و باطل اشاره نموده است.

توجه به این موضوع در عصر کنونی از این جهت حائز اهمیت است که به ما کمک می‌کند، تا تحلیل بهتری از سبک زندگی خویش داشته باشیم، به‌عنوان مثال با اینکه مسلمان هستیم اما بسیاری از رفتارهای ما و حتی نگرش ما نسبت به ابعاد گوناگون زندگی، برگرفته از سبک زندگی غربی است. این دوگانگی در رفتار و عمل، از مصادیق آشکار اختلاط خصایص و ویژگی‌های خوب و بد در درون انسان‌ها است. چراکه سبک زندگی اسلامی، انسان را به

سمت تعالی روح و خالص شدن از صفات ناپسند هدایت می‌کند؛ اما سبک زندگی غربی انسان را به توجه بیشتر نسبت به مادیات تشویق می‌کند؛ به دلیل همین اختلاط در رفتار مشاهده می‌کنیم، در عین حال که افراد مقید به انجام برخی از مناسک دینی مثل نماز و روزه هستند، اما نسبت به دیگر مناسک دینی مثل صله‌ی رحم، بی‌اعتنا و کم‌توجه هستند. با توجه به این موضوع که انسان در پذیرش صفات و خصائص متعدد، ظرفیتی ویژه دارد، به‌عنوان یک دغدغه‌ی دینی لازم است تلاش کنیم که رفتار خود و دیگران در ابعاد گوناگون زندگی هرچه بیشتر رنگ و بوی اسلامی بگیرد و از هجمه‌ی فرهنگ و تفکر بیگانه جلوگیری شود.

با توجه به جستجویی که در منابع در دسترس صورت پذیرفت، اثری که به صورت مستقل به این موضوع پرداخته باشد، یافت نشد. در خلال برخی از آثار اندیشمندان به این موضوع اشاره مختصری شده است، به‌عنوان مثال شهید مطهری در کتاب آشنایی با قرآن، صفحه‌ی ۸۱ به صورت مختصر به این موضوع پرداخته است. تلاش ما در پرتو این نوشته بر این است، تا در قالب عناوین پیش‌روی، به بیان مطالب در جهت «بررسی مصداقی انفکاک حق و باطل از منظر قرآن کریم» پردازیم.

(الف) معنانشناسی انفکاک

انفکاک از ریشه‌ی «فکک» به معنای جدا کردن دو قسمت یک شی از یکدیگر (فراهیدی، ۱۴۰۸: ۵/۲۸۳، ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۰/۴۷۵، دهخدا، ۱۳۷۷: ۱/۲۶۴). هرگاه یک شی به دو قسمت تقسیم شود تعبیر «انفکاک الشیء» در مورد آن به کار می‌رود و دلیل استفاده از واژه‌ی انفکاک برای جداسازی صفات درونی افراد این است که صفات خوب و بد انسان همگی در کنار یکدیگر قرار دارند، ولی در ابتدائات و حوادث گوناگونی که برای فرد واقع می‌گردد، عیار انسان مشخص می‌گردد.

(ب) سنت الهی انفکاک حق و باطل

خصائص و ویژگی‌های فردی، ترکیبی از خوبی‌ها و بدی‌ها، خباثت‌ها و پاکی‌ها است و همین ترکیب صفات مختلف، انسان را شخصیتی چند وجهی ساخته است؛ زیرا از یک سو

نفس اماره و قوای شیطانی است که انسان را امر به بدی می‌کند؛ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ لِأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ، فَمَنْ أَهْمَلَهَا جَمَعَتْ بِهِ إِلَى الْمَأْتِمِ؛ براستی که این نفس همواره به بدی فرمان می‌دهد. بنابراین، هرکس عنان آن را رها کند [همچون مرکبی سرکش] او را به تاخت به سوی گناهان می‌برد» (آمدی، ۱۳۸۳: ۳۴۸۹).

و از ناحیه‌ی دیگر نفس لوازمه و مطمئنه است که می‌خواهد انسان را به عرش برساند. ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً؛ ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته، به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او از تو خشنود است بازگرد﴾ (فجر: ۲۷ و ۲۸) «اما بر اساس سنت الهی انفکاک حق از باطل، بنا نیست انسان به صورت موجودی مرکب از خوبی و بدی باقی بماند بلکه باید خالص گردد، خدای سبحان اجزای کفر و نفاق و فسق را کم کم از مؤمن زایل می‌سازد، تا جز ایمانش چیزی باقی نماند و ایمانش خالص برای خدا شود» (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴/۴۴) و برای این خالص شدن خداوند انسان را در بوت‌های امتحان قرار می‌دهد؛ چنانکه خود فرموده است: ﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَنْزُقُوا أَنْ يُقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ؛ آیا مردم گمان کرده‌اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آنان [به وسیله‌ی جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟﴾ (عنکبوت: ۲) «این آیه‌ی شریفه‌ی حاکی از این است که خداوند صرف این‌که بنده‌ای ادعای ایمان کند او را رها نمی‌کند؛ بلکه وی را در بوت‌های امتحانات قرار می‌دهد. آنچه در معنای فتنه آمده نیز موید همین معناست؛ تعبیر «فَتَنَتْ الذَّهَبَ فِي النَّارِ» زمانی گفته می‌شود که طلا را در آتش برای تشخیص خالص و ناخالص بودن آن امتحان کنند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۳۳۱). به تعبیر راغب اصفهانی، اصل «فَتَنَ» به معنی گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی آن از ناخوبی آشکار شود» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۶۲۳).

برای ابتلائات و فتنه‌های الهی آثار متعددی وجود دارد که از مهم‌ترین آن‌ها روشن شدن و شفاف شدن فضای غبارآلود و تفکیک بدی‌ها از خوبی‌ها است. ﴿لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ؛ برای آن‌که خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد﴾ (آل عمران: ۱۷۹) «و انسان‌ها هر آنچه

را در باطن خویش مخفی کرده‌اند معلوم می‌گردد. و مومن صادق از منافق و کافر متمایز می‌شود. طبری در مقام تفسیر فراز «حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ» گوید: «تا این که خدا فرد خبیث (منافقی که کفر را پنهان می‌کند) را از انسان پاک (مومن مخلصی که در ایمانش صادق است) جدا سازد. همان‌گونه که خداوند در روز جنگ احد و در مواجهه با دشمن، آنان را از یکدیگر جدا کرد» (طبری، ۱۴۱۲: ۱۲۴/۴).

آشکار شدن مرزها نه فقط در بعد اجتماعی بلکه در درون هر شخص امکان وقوع دارد. چراکه در باطن همه‌ی انسان‌ها جز آنان که برای ذات حق مخلص شده‌اند، ناخالصی‌هایی وجود دارد که ممکن است حتی خود شخص هم از آن مطلع نباشد و در آزمون‌های گوناگون این ناخالصی‌ها معلوم می‌گردد. «جداسازی مؤمن از غیر مؤمن یک امر است و خالص کردن ایمان او از شوائب و ناخالصی‌های کفر و نفاق و فسق بعد از جداسازی، امری دیگر است، و به همین جهت در مقابل نابودی کفار قرار گرفته، پس خدای سبحان اجزای کفر و نفاق و فسق را کم کم از مؤمن زایل می‌سازد تا جز ایمانش چیزی باقی نماند و ایمانش خالص برای خدا شود» (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۴/۴).

ج) انواع انفکاک حق و باطل

اختلاط حق و باطل در دو بعد قابل ملاحظه است:

۱. در بعد اجتماعی؛ زیرا امکان دارد درون یک امت یا گروه، آمیخته به حق و باطل باشد. در قرآن کریم مصادیق متعددی برای آن بیان شده است؛ به‌عنوان مثال در سوره‌ی فتح، ذیل ماجرای فتح مکه آمده است: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً؛ اگر مؤمنان از کافران جدا بودند یقیناً کافران [از اهل مکه] را به عذابی دردناک عذاب می‌کردیم﴾ (فتح: ۲۵) با توجه به این آیه به نظر می‌رسد در میان مردم مکه، گونه‌ای از اختلاط ایمان و کفر وجود داشت که به واسطه‌ی این اختلاط، خداوند عذاب را از مشرکین برمی‌دارد، چراکه ممکن بود مومنین نیز ضمن عذاب از بین بروند.
۲. در بعد فردی؛ انفکاک در بعد فردی ناظر به این معنا است که درون افراد، میان حق و

باطل، پاکی‌ها و خباثت‌ها آمیختگی پدید آمده است و انسان‌ها به واسطه‌ی امتحانات گوناگونی که در زندگی پدید می‌آید، از صفات بد پاک می‌شوند و در زمره‌ی مخلصین قرار می‌گیرند یا از صفات خوب جدا می‌شوند و در زمره‌ی بدکاران قرار می‌گیرند. ﴿وَلِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَيُمَجِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [تحقق دادن این برنامه‌ها] به سبب این است که خدا آنچه را [از نیت‌ها] در سینه‌های شماست [در مقام عمل] بیازماید و آنچه را [از عیوب و آلودگی‌ها] در دل‌های شماست، خالص و پاک گرداند ﴿(آل عمران: ۱۵۴)﴾. با توجه به آیات ذکر شده، تمحیص، ناظر به پاکسازی و جداسازی درونی و فردی است و تمییز و تزییل و انفکاک جنبه‌ی کلی و عمومی دارد.

د) روایات حاکی از انفکاک حق و باطل

افزون بر وجود آیات حاکی از انفکاک «حق» و «باطل» در قرآن کریم؛ در متون حدیثی هم بارها از لزوم انفکاک حق و باطل خبر داده شده است؛ از باب نمونه:

۱. حضرت علی علیه السلام اختلاط میان حق و باطل را این‌گونه توصیف می‌کند: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ، وَ لَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرَجَانِ، فَهَذَا لِكَيْ يَسْتَوْلِيَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى؛ اگر باطل با حق در نیامی‌زد بر حقیقت جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می‌شود، لیکن مشتی از آن برداشته می‌شود و مشتی از این [و بدین ترتیب حق و باطل در هم آمیخته می‌شود و شبیه پیش می‌آید] (نهج البلاغه، خطبه ۵۰) در این فراز از نهج البلاغه، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید، پاره‌ای از حق گرفته می‌شود و پاره‌ای از باطل و این دو با هم مخلوط می‌شوند و این چنین اختلاط پدید می‌آید. «یکی از کارهای شیطان برای از بین بردن ایمان، این است که سعی می‌کند حق و باطل را با هم مخلوط کند. یک خوشه از حق و یک خوشه از باطل را می‌گیرد و با هم مخلوط می‌کند».

۲. در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لِأَزْوَالِ لَهُ وَ خَلَقَ

خَلْقًا لِلْكَفْرِ لِازْوَالٍ لَهُ وَخَلَقَ بَيْنَ ذَلِكَ أَعَاذَةَ الْإِيمَانِ يُسْمَوْنَ الْمَعَارِينَ؛ همانا خداوند خلقی را برای ایمان آفرید که ایمانشان از بین رفتنی نیست و خلقی را برای کفر آفرید که کفرشان از بین رفتنی نیست و در میان این دو گروه خلقی را آفرید و ایمان را در نزد آن‌ها عاریت قرار داده و به آن‌ها معارین گفته می‌شود» (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۱۷/۲). از این روایت این‌گونه به دست می‌آید که غیر از انبیاء و اولیاء الهی که معصوم از گناه هستند و ایمان در آنان از بین رفتنی نیست و جنود کفر و استکبار که کفر در آن‌ها پایدار است. در دیگر انسان‌ها صفات خوب و بد با یکدیگر آمیخته است و هیچ کدام به صورت دائمی در انسان وجود ندارد بلکه انسان باید با سعی و تلاش صفات خوب را برای خود حفظ نموده و صفات بد را از خود دور نماید.

هـ) مصادیق قرآنی انفکاک حق و باطل

خداوند در قرآن کریم، ذیل آیات مختلف، داستان امت‌های مختلف انبیاء را بیان می‌فرماید. با تأمل در این آیات مشاهده می‌کنیم که از آغاز تاریخ رسالت انبیاء تا دوران رسالت خاتم‌النبین، ابتلائات گوناگون در میان اقوام انبیاء، زمینه‌ای را فراهم آورده است تا خوب‌ها از بد‌ها متمایز گردند و انسان‌ها بتوانند مسیر خودشان را انتخاب کنند و در گرداب شک و نفاق باقی نمانند. این خالص‌سازی درونی افراد در برخی از داستان‌های قرآن هم‌چون داستان قوم نوح، داستان طالوت و جالوت و ماجرای جنگ احد به صورت مشخص بیان شده است. با بررسی این مصادیق قرآنی وجود اختلاط در صفات خوب و بد و نحوه‌ی انفکاک آن‌ها از یکدیگر مشخص می‌گردد.

۱. انفکاک حق و باطل در قصه‌ی امت حضرت نوح علیه السلام

یکی از مصادیق قرآنی رفع اختلاط حق و باطل دوران رسالت حضرت نوح علیه السلام است. در این دوران به تدریج و با سپری شدن ابتلائات گوناگون، صف خوبان از بدان کاملاً متمایز گشت تا آن‌جا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (هود: ۳۶). طبق گفته‌ی مفسران، این آیه با اشاره به سنت تفکیک در امت نوح علیه السلام می‌فرماید: «صفوف حق و باطل به کلی از هم جدا شده است و

دیگر دعوت برای ایمان و اصلاح سودی ندارد، باید آمادگی تصفیه و انقلاب نهایی شود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۹/۱۴۱). در این زمان صف مومنان از کافران متمایز می‌گردد. اما هنوز عیار مومنان معلوم نشده و مومن واقعی از منافقان تفکیک نشده است. با توجه به آیهی مذکور معلوم می‌گردد، رسالت حضرت نوح علیه السلام بر این بوده که اختلاط را در میان کفار از بین ببرد، به این صورت که اگر در میان کافران افرادی هستند که قلوبشان متمایل به خداپرستی است، آن‌ها را دعوت به اسلام نماید. اما در این آیه خداوند خطاب به نوح علیه السلام می‌فرماید: این‌ها نه فقط خودشان ایمان نخواهند آورد بلکه در نسل آیندهی آن‌ها نیز مومنی وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۰/۳۶۳).

مرحله‌ی دوم دوران رسالت حضرت نوح علیه السلام مرحله‌ی آماده‌سازی مومنین برای دوران فرج است، پس باید آن‌هایی که در کنار حضرت نوح علیه السلام هستند مورد ابتلا قرار گیرند تا اگر ناخالصی‌هایی دارند پاک شوند. در این دوران ابتلائات سختی بر مومنین در کنار آن حضرت واقع شد تا مومنین واقعی مشخص گردند و دل‌هایشان برای همراهی حضرت آماده شود که این مرحله‌ی دوم جداسازی و تصفیه اصحاب حضرت نوح علیه السلام بود. در این مرحله ابتلاء آنان کاشت درخت نخل برای ساخت کشتی بود «وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (هود: ۳۷) که این امتحان در چندین مرحله تکرار شد و در هر بار عده‌ای در دل‌هایشان نسبت به حقانیت حضرت نوح علیه السلام شک ایجاد گردید و از همراهی ایشان بازماندند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در وصف گروه اندکی که همراه حضرت نوح باقی ماندند، آمده است: «جَاءَ إِلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ الْأَخَاصَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَعَلْتَ بِنَا مَا وَعَدْتَ أَوْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَنْتَ صَادِقٌ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ لَا تَشْكُ فِيكَ» (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱/۴۰۲) «در مرحله‌ی آخر آن مقدار از اصحاب که قلوب‌شان از ایمان به فرستاده‌ی الهی مطمئن گشته بود، به خدمت حضرت نوح علیه السلام آمدند و به ایشان گفتند، ما در کنار تو میمانیم، اگر آن‌چه وعده داده بودی محقق بشود یا نه. چرا که تو پیامبر راستگویی هستی که در تو هیچ شکی نیست» و هنگامی که کشتی نوح علیه السلام ساخته شد، تعداد اصحاب حضرت حدود هشتاد نفر بودند که با آن

حضرت وارد کشتی شدند.

در ادامه‌ی روایت پیشین آمده است: «أَدْخَلَ الْأَخَاصَ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ فَنَجَّاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَجَّى نُوحًا مَعَهُمْ بَعْدَ مَا صَفَّوْا وَ هَدَّبُوا وَ ذَهَبَ الْكَدْرُ مِنْهُمْ؛ خاصان با حضرت نوح وارد کشتی شدند، پس خداوند آنان و نوح را نجات داد بعد از آن‌که آنان را خالص و پاک گردانید و تاریکی‌ها را از آنان دور ساخت.»

از این روایت می‌توان فهمید که طولانی شدن انتظار و رسیدن فرج برای مومنان، به این دلیل بود که ناخالصی‌ها در صفات و اعمال مومنان برطرف شود و اگر در صلب کافران مومنی وجود دارد یا اینکه در صلب مومنان، کافری وجود دارد همه‌ی آن‌ها با گذشت زمان و طول دولت حضرت نوح علیه السلام پدیدار گردد و آن‌گاه عذاب الهی بر قوم ایشان نازل گردد.

۲. انفکاک حق و باطل در قصه‌ی حضرت داود علیه السلام (قصه‌ی طالوت و جالوت)

یکی دیگر از مصادیق انفکاک حق و باطل، ماجرای طالوت و جالوت مطرح شده در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ است. در این داستان (رخ داده در زمان پیامبری حضرت داود علیه السلام) شاهد این هستیم که: عده‌ای به واسطه‌ی ابتلائات گوناگونی که پدید آمد، از همراهی طالوت برای نبرد با جالوت و رسیدن به دوران فرج باز ماندند و در آخر طالوت با عده‌ای اندک اما راسخ در ایمان، به نبرد با سپاه عظیم جالوت می‌روند و آن‌ها را شکست می‌دهند. بنی اسرائیل از پیامبر خود درخواست فرماندهی کردند، و همگی پیمان محکم بستند که آن فرمانده را نافرمانی نکنند و کثرت جمعیت آنان آن قدر بود که بعد از تخلف جمعیت بسیاری از آنان از شرکت در جنگ، تازه باقی مانده آنان جنودی بودند و این جنود هم در امتحان آب نهر مردود شدند و به جز اندکی از آنان در آن امتحان پیروز نشد و تازه آن عده اندک هم هماهنگ نبودند. به خاطر اینکه بعضی از آنان یک مشت آب خوردند و معلوم شد که دچار نفاق هستند. پس در حقیقت آنچه باقی ماند، اندکی از اندک بود، در عین حال پیروزی نصیب آن اندک شد؛ چون ایمان داشتند و در برابر لشکر بسیار انبوه جالوت صبر کردند (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲/۴۴۱). این ابتلائات عبارتند از:

اول: گزینش طالوت به عنوان فرماندهی الهی

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا: أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ؛ وپیامبرشان (داود) به آن‌ها گفت: همانا خداوند «طالوت» را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد درحالی که ما از او به فرمانروایی شایسته‌تریم و به او ثروت زیادی داده نشده است؟﴾ (بقره: ۲۴۷). «در این مرحله، بنی اسرائیل نسبت به فرماندهی طالوت معترض شدند و دلیلشان این بود که بیت نبوت و بیت سلطنت دو بیت و دو دودمان بوده در بنی اسرائیل که اهل آن دودمان همواره به آن فخر می‌کرده‌اند و طالوت از هیچ یک از این دو بیت دو خاندان نبود (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲/۴۳۴).

دوم: ممنوع شدن از نوشیدن آب نهر

ابتلاء بعدی قوم داود علیه السلام به واسطه‌ی نهی از نوشیدن آب نهر بود. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِي؛ پس زمانی که طالوت با سپاهیان [برای جنگ با دشمن از شهر] بیرون رفت، گفت: بی‌تردید خدا شما را به وسیله‌ی نهر آبی آزمایش می‌کند؛ پس هر که [به هنگام تشنگی] از آن [سیر] بنوشد، از من نیست و هر که از آن نخورد، از من است، مگر کسی که با دستش کفی آب بگیرد﴾ (بقره: ۲۴۹) در این امتحان نیز عده‌ی زیادی از همراهی با طالوت بازماندند و از نهر آب نوشیدند و برخی فقط یک مشت آب خوردند. ﴿فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا؛ جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند﴾ (بقره: ۲۴۹) پس آن عده که یک مشت از نهر آب خوردند همراه آنان که اصلاً آبی نخوردند از نهر عبور کردند.

سوم: رو به رو شدن با انبوه سپاه دشمن

در مواجهه با انبوه سپاه جالوت آنان که یک مشت آب خورده بودند سستی ورزیدند و گفتند: ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْبُؤا عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم﴾ (بقره: ۲۸۶) «طائفه‌ی سوم، آنهایی بودند که مشت‌ی آب برداشتند، نه از طالوت بودند و نه بیگانه از او، بلکه با آزمایشی دیگر

وضعشان روشن می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲/۴۴۲). اما گروه دیگر که اصلاً آبی نوشیدند و از این ابتلائات سربلند شدند در مواجهه با انبوه سپاه جالوت نهراسیدند، بلکه از خداوند طلب صبر و ثبات قدم و نصرت نمودند: «قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ گفتند: پروردگارا! پیمانهای شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدم‌های ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان» (بقره: ۲۵۰) با توجه به روایات تعداد کسانی که در این امتحان سربلند بیرون آمدند ۳۱۳ نفر بودند (طیب، ۱۳۹۳: ۲/۵۱۰). قرآن کریم ذیل این آیات، ابتلائاتی همچون همراهی با طالوت برای رفتن به نبرد با جالوت را برای بنی اسرائیل برمی‌شمارد که به واسطه‌ی این ابتلائات آنان که ادعای همراهی طالوت را داشتند کم کم از او جدا شدند و یک تفکیک عمومی میان آنان که اگرچه در سپاه طالوت بودند، اما دل‌هایشان با آن حضرت نبود و مومنین واقعی پدید آمد. اما در مراحل بعد، خالص‌سازی فردی مومنان بود تا آنان که واقعا قصد همراهی طالوت دارند برای نبرد با جالوت مهیا شوند. از جمله ابتلائات این مرحله ماجرای نوشیدن آب نهر بود که فقط عده‌ی اندکی توانستند بر نفس خود غلبه کنند و از آب نهر نخوردند و در این مرحله نیز عده‌ای تاب مواجهه با سپاه عظیم جالوت نیاوردند و از ایشان جدا شدند و فقط عده‌ی قلیلی تا پیروزی نهایی در کنار ایشان باقی ماندند. به‌نظر می‌رسد در داستان طالوت که به تفصیل در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره‌ی بقره بیان شده، خداوند بنی اسرائیل را با امتحانات متعددی آزمود و ابتلائات اولیه، هم‌چون پذیرش طالوت به عنوان فرمانده به صورت جمعی بود، اما هرچه ابتلائات سخت‌تر می‌شد و از خیل همراهان طالوت کاسته می‌شد، ابتلائات به‌صورت فردی و خالص‌سازی درونی بود. مانند ابتلاء نوشیدن آب از نهر که فقط عده‌ی کمی توانستند بر تشنگی خود غلبه کنند و آب نخوردند.

۳. انفکاک حق و باطل در قصه جنگ احد

در آیات ۱۴۱ تا ۱۷۰ سوره‌ی آل‌عمران خداوند پس از بیان آسیب دیدن مسلمانان و شکست آنان در جنگ احد، پیروزی‌ها و شکست‌ها را برای خالص شدن مومنان و نابودی

کافران بیان می‌کند. ابتلائی که برای مسلمانان در ماجرای جنگ احد واقع گردید در بعد عمومی کمک نمود تا صفوف حق از باطل، درون امت نبی اکرم مشخص گردد. حوادثی هم چون اختلاف بر سر مکان جنگ، سرپیچی از امر رسول خدا ﷺ در محافظت از دره‌ی کوه عینین، شایعه شهادت رسول خدا ﷺ و فرار عده‌ای از سپاه اسلام از جمله حوادثی بود که در اثناء جنگ رخ داد و عده زیادی از مسلمانان از جمله عموی پیامبر، حمزه سیدالشهدا در این جنگ به شهادت رسید و رسول خدا ﷺ و برخی اصحاب ایشان همچون حضرت علی (ع) به شدت زخمی شدند، اما در این امتحان سخت، چهره‌ی جریان نفاق مشخص گشت (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴: ۱۲۷/۳).

در آیه‌ی ۱۷۹ آل عمران خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ؛ ممکن نبود که خداوند، مومنان را به همین گونه که شما هستید واگذارد. مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد﴾ (آل عمران: ۱۷۹).

اگرچه جنگ احد ابتلائی عمومی برای همه‌ی امت پیامبر بود و درجه‌ای از تفکیک میان حق و باطل حاصل شد. اما خداوند در دو مورد ذیل آیات مربوط به این جنگ، هدف از این ابتلاء را تمحیص و پاکسازی درونی مومنان از شوائب کفر و نفاق بیان می‌فرماید.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی ۱۵۲ می‌فرماید: «قوی‌ترین عامل برای امتحان‌های عمومی همانا اختلاف دل‌ها است اینجا است که باید بلائی عمومی بیاید تا مؤمن از منافق و مؤمن راسخ الایمان هم از مؤمن متلون و رنگارنگ سست ایمان متمایز گردد» (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۶۸/۴).

خداوند در توصیف شب پس از جنگ احد می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَليَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمحصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب

سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره‌ی خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!»، بگو: «همه‌ی کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهایی که کشته‌شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند (و آنها را به قتل می‌رساندند) و این‌ها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، با خبر است» (آل‌عمران: ۱۵۴)

آنان که هنوز در دل‌هایشان آثار کفر و نفاق بر جای مانده بود، از ترس حمله‌ی دشمن به خواب نرفتند و آنان که در پی این ابتلاء دشوار، دل‌هایشان به نور ایمان صیقل یافته بود آسوده خاطر خوابیدند. و در همین امتحان آنان که با رسول خدا ﷺ بودند به دو دسته تقسیم شدند: خوبان و طائفة الفضيلة: «بغشی طائفة منکم» و بدان و طائفة الرذيلة: وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ؛ گروه اهل فضیلت «آنان که آسوده خوابیدند» و گروه اهل شقاوت: «آنان که به فکر جان خویش بودند» (صادقی تهرانی، ۱۳۹۸: ۶/۴۳).

در این آیه خداوند مسلمانانی که در آن شب پر استرس در میدان جنگ حضور داشتند را در دو گروه منافق و مومنین با اخلاص بیان می‌کند و سپس در وصف منافقان می‌فرماید: ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ؛ آنان گمان‌های نادرستی درباره‌ی خدا، هم‌چون گمان‌های دوران جاهلیت داشتند و می‌گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود. بگو همه‌ی کارها به دست خدا است. آنها در درون خود اموری را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند» (آل‌عمران: ۱۵۴) منافقان با خود می‌گفتند اگر ما بر حق بودیم در این جنگ شکست نمی‌خوردیم و این حرف دل‌هایشان بود که در ظاهر بروز نمی‌دادند و نسبت به حقانیت

جبهه‌ی حق دچار گمان سو شده بودند. ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ (آل عمران: ۱۵۴) و در جای دیگر در وصف منافقان در جنگ احد می‌فرماید: ﴿هَمَّ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ (آل عمران: ۱۶۵) و این‌ها به این معنا است که در جبهه‌ی حق و در کنار رسول خدا کسانی بودند که اگر چه دم از اسلام می‌زدند اما دل‌هایشان با آن حضرت نبود و زمینه‌ی شکست در جنگ را همین دل‌های مردد فراهم نمود و به همین دلیل خداوند در انتهای آیه می‌فرماید و همه‌ی این‌ها برای آن است که آن‌چه در دل‌هایشان پنهان می‌سازید خالص گردد (همان: ۱۶۷).

در این آیات صحبت از کسانی است که اگر چه در جبهه‌ی حق حضور داشتند، اما دل‌هایشان متمایل به کفر بود و در کنار این‌ها مومنانی بودند که سختی‌های جنگ ذره‌ای ترس و وحشت در دل آنان ایجاد نمود: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ کسانی که مردم، به آنان گفتند: دشمنان برای «حمله» به شما گرد آمده‌اند. از آن‌ها بترسید. اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی ماست» (آل عمران: ۱۷۳). بلکه سختی‌های میدان نبرد زمینه‌ای برای تقویت ایمانشان بود و از میدان جنگ در حالی برگشتند که هیچ شائبه‌ای از بدی در آنان وجود نداشت ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ﴾؛ پس برگشتند با نعمت و فضل پروردگار، در حالی که هیچ بدی به آنان نرسید» (آل عمران: ۱۷۴).

و) اختلاط حق و باطل فرصتی برای بروز رذالت کافران

همان‌گونه که بروز ابتلائات فرصتی است برای آن‌که مومنین خود را بهتر بشناسند و باطن خویش را از رذایل اخلاقی خالص سازند و در انجام «خیرات» و کارهای نیک، از یکدیگر سبقت گیرند؛ برای کفار و منافقان نیز فرصتی است تا رذایل اخلاقی خود را هر چه بیشتر عرضه نمایند؛ این است که می‌بینیم خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾؛ آن‌ها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آن‌ها، عذاب خوارکننده‌ای

(آماده شده) است ﴿آل عمران: ۱۷۸﴾. آیه‌ی فوق به کافران اخطار می‌کند هرگز نباید امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزی‌هایی که گه‌گاه نصیبشان می‌شود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افراد صالح و درستکاری هستند و یا نشانه‌ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان بدانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۳۷/۳).

طبق این آیه مهلتی که خداوند در اختیار کافران می‌گذارد و نعمت‌هایی که به آن‌ها می‌دهد بر طغیان آن‌ها می‌افزاید و آن‌ها را از درجات انسانی خود تنزل می‌دهد و خداوند با علم ازلی خود می‌داند که مشرکان هدایت نخواهند شد، اما به آن‌ها فرصت می‌دهد که رذالت خود را بروز دهند. برخلاف مومنان که خداوند آنان را به حال خودشان وا نمی‌گذارد، بلکه مورد امتحان قرار می‌دهد تا پاک‌ها از ناپاک‌ها جدا گردند. این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب می‌شود که هرکس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند به حال خود رها نمی‌شود، بلکه با آزمایش‌های پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می‌گردد (همان: ۱۸۷).

از جمله مصادیق آشکار این آیه، واقعه‌ی عاشورا است که در آن حادثه، جبهه‌ی کفر مهلت یافت تا اوج رذالت خود را در صحنه‌ی عاشورا به نمایش بگذارد و اهل بیت پیامبر خدا ﷺ را به اسارت ببرد. یزید در مجلس خود با غرور تمام خطاب به حضرت زینب علیها السلام گفت: «دیدید که خدا با ماست» حضرت در پاسخ او، این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «من تو را پست و کوچک و شایسته هرگونه تحقیر می‌دانم. هر آنچه می‌خواهی انجام بده، ولی به خدا سوگند که نور خدا را نمی‌توانی خاموش کنی» (قرائتی، ۱۳۸۵: ۱/۶۵۸). اگر خداوند به کفار نیز مهلتی می‌دهد برای آن است که حجت بر همه تمام شود و چهره‌ی واقعی جبهه‌ی کفر برای همه عیان گردد.

به واسطه‌ی سنت الهی تفکیک حق و باطل، تاریخ امم انبیاء نمونه‌های فراوانی از ریزش‌ها و رویش‌های فردی را شاهد بوده است که نتیجه‌ی غربال درونی افراد در پی ابتلائات و امتحانات الهی است و اختصاص به دوران گذشته ندارد، بلکه در دوران کنونی نیز با

شکل‌گیری اندیشه‌ی انقلاب اسلامی و مواجهه‌ی جبهه‌ی حق و باطل با یکدیگر شاهد این ریزش‌ها و رویش‌ها هستیم. عده‌ای در جریان این حوادث از صف بدها خود را جدا کردند و به جبهه‌ی انقلاب پیوستند و از سوی دیگر کسانی از صف انقلاب جدا شدند و با دشمنان اسلام همراه شدند. مصادیق فراوانی را از این دوران می‌توان عنوان نمود که افراد در پی این حوادث از ناپاکی‌ها خالص شدند و مزدشان را که شهادت فی سبیل‌الله بود دریافت کردند. به‌عنوان نمونه، حاج طیب رضایی کسی است که امام خمینی علیه‌السلام او را «حر انقلاب» معرفی می‌نماید. ایشان از جمله افرادی است که در جریان حوادث شکل‌گیری انقلاب اسلامی به جبهه‌ی انقلاب می‌پیوندند و جان خویش را در این راه تقدیم می‌کند (گروه نویسندگان، ۱۳۹۴: ۳۳). از سوی دیگر افرادی هم چون بنی‌صدر را می‌بینیم که در ابتدا با عنوان فردی انقلابی خود را معرفی می‌کند، اما حوادث متعدد چهره‌ی او را آشکار می‌کند و از صف یاران انقلاب جدا می‌گردد و به جبهه‌ی باطل می‌پیوندد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش مصادیق قرآنی انفکاک حق و باطل مورد بررسی قرار گرفت که برای روشن‌تر شدن موضوع، ابتدا به تبیین آن پرداخته شد. انفکاک حق و باطل به این معناست که در درون انسان‌ها مجموعه‌ای از خصائص خوب و بد با یکدیگر آمیخته شده است و وجود این ویژگی در انسان‌ها زمینه‌ای فراهم آورده که صفات خوب و بد از انسان‌ها بروز نماید. اما این ویژگی دائمی و همیشگی نیست و انسان به واسطه‌ی ابتلائاتی که خداوند برایش مقدر می‌فرماید، می‌تواند به سمت تعالی معنوی حرکت نماید و از خباثت‌ها و بدی‌ها آراسته شود و در زمره‌ی مخلصین قرار بگیرد، یا این‌که از خوبی‌ها جدا شود و شرارت‌ها و بدی‌ها را انتخاب نماید. در قرآن کریم مصادیق متعددی از ابتلائات در امت انبیاء، بیان شده که به واسطه‌ی این ابتلائات، افراد به مرتبه‌ای از خلوص درونی می‌رسیدند که می‌توانستند هر چند با تعداد اندک، اما با قدرت ایمان، جبهه حق را نصرت نمایند. یا این‌که به مرتبه‌ای از زشت‌خویی می‌رسیدند که بر علیه جبهه‌ی حق بر می‌خواستند.

از جمله مصادیق قرآنی که در آن خداوند هدف از ابتلاء افراد را پاک شدن قلوب بیان می‌فرماید، عبارت است از:

الف) داستان قوم نوح است که خداوند در آیات مختلف قرآن، از جمله در آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی هود، به تلاش حضرت نوح علیه السلام برای نجات قومش از ضلالت و گمراهی و ایمان نیاوردن آنان اشاره می‌کند. به گونه‌ای که در پایان دوران طولانی رسالت ایشان فقط عده‌ی کمی خالص می‌گردند و در مقابل استهزاء دشمنان مقاومت می‌کنند و از عذاب الهی نجات می‌یابند.

ب) ابتلائاتی است که خداوند در ضمن آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره‌ی بقره در ارتباط با ماجرای طالوت و جالوت بیان می‌فرماید و همراهان طالوت در پس ابتلائات گوناگون به درجه‌ای از ایمان رسیدند که نصرت الهی شامل حالشان گردید و توانستند بر سپاه عظیم جالوت پیروز شوند.

ج) ماجرای جنگ احد که در آیات ۱۲۱ تا ۱۷۹ آل عمران به تفصیل بیان شده است. در پایان این جنگ، مومنین واقعی از منافقین مشخص شدند و خداوند هدف از ابتلائاتی هم چون جنگ احد را تمحیص قلوب و مشخص شدن مومن از منافق بیان می‌فرماید. با توجه به مباحثی که مطرح گردید، همان‌گونه که در مسیر تفکیک صفوف حق از باطل، خوبان و افراد حق مدار، به سمت خوب‌تر شدن می‌روند، بدان و باطل پیشه‌گان نیز به سمت بدتر شدن می‌روند و این انفکاک صفات و خصایص فردی تا آن جاست که برخی را مخلص در عبودیت خداوند می‌کند و برخی دیگر را مخلص در خدمت به طاغوت.

کتابنامه

- قرآن کریم (۱۳۸۳). ترجمه حسین انصاریان، ج ۴، تهران: تلاوت.
- نهج البلاغه (۱۴۱۴). شریف الرضی، تحقیق صبحی صالح، ج ۱، قم، هجرت.
۱. آمدی تمیمی، عبدالواحدین محمد (۱۳۸۳). غررالحکم و دررالکلم، ترجمه حمید فرخیان، ج ۲، قم، دارالحديث.
 ۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
 ۳. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، ج ۲، دمشق، دارالعلم الشامیه.
 ۴. صادقی تهرانی (۱۳۹۸). الفرقان فی تفسیر القرآن و السنه، ج ۲، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
 ۵. طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين حوزه علمیه.
 ۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران، ناصرخسرو.
 ۷. طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت، دارالمعرفه.
 ۸. طیب، سیدعبدالحسین (۱۳۹۳). اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت، سبطين.
 ۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۸). العین، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
 ۱۰. قرائتی، محسن (۱۳۸۵). تفسیر نور، تهران، موسسه درس های از قرآن.
 ۱۱. کلینی، محمد (۱۴۲۹). الکافی، ج ۱، قم، دارالحديث.
 ۱۲. گروه نویسندگان (۱۳۹۴). طیب: زندگی نامه و خاطرات حر نهضت امام خمینی علیه السلام شهید طیب حاج رضایی، ج ۱، قم، شهید ابراهیم هادی.
 ۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، جمعی از نویسندگان (۱۳۷۱). تفسیر نمونه، ج ۳۲، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
 ۱۴. نعمانی، محمدبن جعفر (۱۳۹۷). الغیبه، ج ۳، تهران، مکتبه الصدوق.

